

بسم الله الرحمن الرحيم^۱

وجه اول برای اجراء براءت عقلی در اقل و اکثر ارتباطی که از طرف **شیخ انصاری** اقامه شده بود بیان شد. خلاصه‌اش این شد که **شیخ انصاری** می‌فرماید علم اجمالی منحل است یقین داریم اقل یا نفسیا واجب است و یا غیریا، لذا علم تفصیلی داریم به وجوب اقل، شک بدوی داریم در وجوب اکثر، اصل براءت از اکثر جاری است.

دیروز عرض کردیم صحت این استدلال متوقف است بر اثبات سه مطلب، که در اثبات هر یک از این مطالب تأمل است. اما مطلب اول این است که محور استدلال این بود که اقل یا وجوب نفسی دارد و یا وجوب غیری، وجوب غیری در صورتی است که اثبات کنیم اجزاء مقدمه کل هستند، لذا اقل مقدمه اکثر است و بعد اثبات شود مقدمه هم وجوب غیری دارد. ولی این مطلب محل تأمل بلکه ممنوع است. توضیح این ممنوعیت این است که در بحث مقدمه واجب به تفصیل گذشته است که هر چند جمعی از اصولیین مقدمه را تقسیم می‌کنند به مقدمه خارجی و مقدمه داخلی، و مثال می‌زنند برای مقدمه داخلی به اجزاء یک عمل نسبت به کل، می‌گویند اجزاء نسبت به کل مقدمه داخلی هستند، وقتی مقدمه بودند آن وقت ممکن است وجوب غیری هم برای اجزاء ثابت شود ولی ما در مباحث مقدمه واجب توضیح دادیم که ما اصلاً چیزی به عنوان مقدمه داخلی نداریم و اجزاء نسبت به کل مقدمیت اصطلاحی ندارند.

وجه آن به صورت بسیار مختصر این است که در مقدمه و ذی المقدمه مثل علت و معلول یک توقفی وجود دارد، ذی المقدمه متوقف بر مقدمه است همانگونه که معلول متوقف بر علت است، هر توقفی طرفین می‌خواهد، موقوف و موقوف علیه می‌خواهد و نتیجه این موقوف و موقوف علیه تقدم و تأخر هم هست، پس در باب مقدمه و ذی المقدمه دو نکته باید وجود داشته باشد، یکی اثبیت باشد و دیگری تقدم و تأخر باشد و هیچ یک از این دو نکته در اجزاء داخلی وجود ندارد، اثبیت نیست چون وجود اجزاء همان وجود کل است، در خارج دو وجود موقوف و موقوف علیه نداریم، آن اثبیت مفروض بین اجزاء و کل، اثبیت بالاعتبار است، اجزاء زمانی که به شرط انضمام اعتبار شوند کل می‌شوند، بدون اعتبار شرط انضمام هر یک جزء می‌شود.

بنابراین اثبیت حقیقی در مقدمه داخلی فرض نمی‌شود، این اجزاء همان کل هستند و کل هم همین اجزاء است، بله اثبیت بالاعتبار بینشان وجود دارد، وقتی اثبیت نبود تقدم و تأخری هم نیست بنابراین اینکه ما بگوییم اجزاء مقدمه کل هستند خیر اطلاقی مقدمیت اصطلاحی بر اجزاء قابل قبول نیست. وقتی اجزاء مقدمه نبودند موضوع وجوب غیری هم از بین می‌رود، وجوب غیری اگر باشد نسبت به مقدمه ذی المقدمه است، بنابراین این تصویر **شیخ انصاری** که اقل یا وجوب نفسی دارد اگر در واقع خودش واجب باشد یا وجوب غیری اگر اکثر واجب باشد، وجوب غیری بر فرض مقدمیت اجزاء داخلی است و مقدمیت اجزاء داخلی در جالی خودش ما اثبات کردیم که قابل تصویر نیست.

مطلب دوم: بر فرض اینکه ما در بحث مقدمه واجب، مقدمه داخلی را هم تصویر کردیم، و اشکالاتش را برطرف کردیم، اثبیت و توقف را درست کردیم، گفتیم مقدمه داخلی هم داریم، وجود اجزاء غیر از وجود کل است، مطلب دوم این است که آیا در مقدمه داخلی وجوب غیری فرض می‌شود؟ این هم خودش جای بحث دارد و محل تأمل بلکه منع است، با اینکه توضیحش در بحث مقدمه واجب است ولی اینجا مختصر عرض می‌کنیم نسبت به مقدمه خارجی اگر کسی وجوب غیری مولوی را تصویر کند مشکلی ایجاد نمی‌شود اما نسبت به مقدمه داخلی محذوری وجود دارد و آن محذور این است که از طرفی امر نفسی به کل منبسط می‌شود بر اجزاء، «**صل**»، «**يجب الصلاة**» یعنی «**يجب الركوع**»، «**يجب السجود**»، «**يجب التشهد**»، بنابراین امر نفسی به کل منبسط می‌شود بر اجزاء «فکل جزء له وجوب النفسی» از این طرف شما بگویید همین جزئی که وجوب نفسی کل بر او منبسط شده وجوب غیری هم دارد، این محذور دارد و لایعقل است هم وجوب نفسی داشته باشد همان وجوب نفسی کل و هم در عین حال وجوب غیری برای همان وجوب نفسی داشته باشد این هم معقول نیست. لذا بر فرض که مقدمه داخلی باشد، وجوب غیری آن از کجا؟

اضافه بر آن که در بحث مقدمه واجب بحث شده است، مقدمه چه داخلی و چه مقدمه خارجی بنابر قول تحقیق متصف به وجوب غیری مولوی نیست اصلاً. زیرا چنانچه در مباحث خودش طبق نظریه جمعی از محققین از اصولیین از جمله **محقق اصفهانی**

توضیح داده‌ایم، ما قبول داریم مولا در مرحله شوق به ذی المقدمه شوق به مقدمه هم دارد و این شوق یک لابدیت عقلی می‌آورد که در صورت انبعاث به ذی المقدمه انبعاث به مقدمه هم حاصل می‌شود، اما اینکه مقدمه چه داخلی و چه خارجی وجوب غیر مولوی داشته باشد این هم محل تأمل بلکه منع است لذا باز این تصویر که اقل یا وجوب نفسی دارد و یا وجوب غیری دارد این هم محل اشکال است.^۲

^۲ - مطالب سابق مربوط به بحث امروز از مقدمه واجب جلسه دویست و بیست و سوم - دوشنبه - ۹۳/۳/۵ - ۱۴۳۵/۷/۲۶: تقسیم چهارم: مقدمه تقسیم شده به مقدمه داخلی و خارجی، مقدمه خارجی همان اجزاء علت تامه است که خارج از معلول است وجوداً، که خواهد آمد، اما مقدمه داخلی، به اجزاء مرکب نسبت به یک مرکب مقدمه داخلی گفته می‌شود. در مقدمه خارجی اشاره خواهد شد که هم اطلاق مقدمه بر آن صحیح است و هم بحث از اینکه آیا مقدمه خارجی اجزاء علت تامه اگر معلول واجب بود وجوب تبعی دارد یا نه؟ اینها کاملاً محل بحث است. نسبت به مقدمه داخلی بین اصولیین دو بحث مطرح است:

بحث اول: آیا به اجزاء یک مرکب بالنسبه به خود مرکب صحیح است تعبیر کنیم اینها مقدمه هستند یا نه صحیح نیست؟ اصلاً اطلاق مقدمه بر اجزاء مرکب درست است یا نه؟

بحث دوم: بر فرض اطلاق مقدمه بر اجزاء مرکب آیا بحث وجوب مقدمه واجب در مقدمات داخلی هم مطرح است یا نه؟
اما بحث اول: شاید اولین کسی که اشکال کرده که به اجزاء مرکب مقدمه اطلاق نمی‌شود **مرحوم اصفهانی** صاحب **هدایه المسترشدين** برادر **صاحب فصول** محشی **معالم الاصول** است، نکته ایشان که محط آراء و اشکالات در اصول شده این است که در مقدمه و ذی المقدمه نوعی از اثنینیت و تغایر نهفته است، نصب سلم (تردبان) مقدمه کون علی السطح است که دو امرند، شما می‌گویید اجزاء واجب مقدمه‌اند برای کل واجب، بین اجزاء و کل اثنینیت و تغایر نیست بلکه اجزاء همان کل و کل هم همان اجزاء است لذا اطلاق مقدمیت بر اجزاء صحیح نیست تا بعد بگویید اجزاء وجوب غیری دارند یا نه.
از این کلام **صاحب هدایه المسترشدين** جواب‌های مختلفی بیان شده:

شیخ انصاری در **مطارح الأنظار** ص ۴۰ می‌فرماید اجزاء به دو حیثیت و لحاظ تصور می‌شوند، با یک لحاظ مقدمه و با یک لحاظ ذی المقدمه می‌شوند، هر جزئی به عنوان یک واحد مستقل بدون شرط انضمام مقدمه است، اگر جزء لابشرط از انضمام ملاحظه شود ذی المقدمه می‌شود.

اگر **مرحوم کلانتر** مقرر **مطارح الانظار** تعبیر **شیخ انصاری** را درست بیان کرده باشند، این بیان اشکال دارد، اگر اجزاء به شرط لا از انضمام ملاحظه شوند هیچ مقدمیتی برای مرکب ندارند و غلط است بگوییم اجزاء به شرط لا مقدمه مرکبند، رکوع به شرط عدم انضمام اجزاء دیگر به آن مقدمه صلات نیست. پس تعبیر اینکه اجزاء به شرط لا مقدمیت دارند مورد قبول نیست کما اینکه این تعبیر که اجزاء لابشرط از انضمام ذی المقدمه هستند این تعبیر هم صحیح نیست زیرا جزئی که لابشرط از انضمام است در واقع دو حالت دارد لابشرط یجتمع مع الف شرط، گاهی این جزء منضم می‌شود به سایر اجزاء و ذی المقدمه را تشکیل می‌دهد اما جزء لابشرط می‌تواند منضم نشود به سایر اجزاء، اگر منضم نشد به سایر اجزاء، ذی المقدمه نخواهد بود لذا این تعبیر هم که اجزاء به عنوان لابشرط ذی المقدمه هستند صحیح نیست.

محقق خراسانی این‌گونه نظریه را اصلاح کرده‌اند که اولاً ما کل جزء جزء را ملاحظه نمی‌کنیم بلکه همه اجزاء را لحاظ می‌کنیم و همه اجزاء دو لحاظ دارند: اجزاء گاهی ذات الجزء لحاظ می‌شود که می‌شود مقدمه و گاهی اجزاء به شرط انضمام ملاحظه می‌شوند که ذی المقدمه می‌شوند.

محقق بروجردي و به تبع ایشان اعلام مکتب قم، مانند **امام خمینی** نظریه را به گونه دیگر تصحیح کرده‌اند که لازم نیست مانند **محقق خراسانی** همه اجزاء را یک مقدمه فرض کنیم که بعد اشکال شود که هر جزء وضعیتش چگونه است؟ آیا مقدمه است یا ذی المقدمه؟ لذا می‌فرمایند ما به تعداد اجزاء مقدمه داریم و هر جزئی فی نفسه ملاحظه شد مقدمه برای کل می‌شود و این اجزاء که به شرط انضمام ملاحظه شدند ذی المقدمه می‌شوند.

نتیجه: در مبحث اول اشکال **صاحب هدایه** به نحوی قابل پاسخ‌گویی است و می‌شود جزء را بدون شرط انضمام ملاحظه نمود ذات الجزء مقدمیت دارد و اجزاء به شرط انضمام به یکدیگر همان ذی المقدمه و کل است لذا مقدمیت در اجزاء ملاحظه می‌شود. مهم بحث دوم است با اینکه به اجزاء مقدمه داخلی گفته می‌شود آیا ما که در اصول می‌گوییم مقدمه وجوب غیری تبعی دارد، در مقدمات داخلی وجوب غیری تبعی قابل تصویر است یا نه؟ مقدمات خارجی چون خارج از ذات مأموره هستند وجوب نفسی ندارند اگر بگوییم وجوب غیری تبعی دارند مشکلی ندارد اما مقدمه داخلی که از جهتی چون رکوع به شرط انضمام جزء صلات است وجوب نفسی کل به اجزاء منبسط می‌شود

و رکوع وجوب نفسی پیدا می کند و از جهت دیگر رکوع مقدمه داخلی است اگر بگویید وجوب تبعی پیدا می کند لازمه اش این است که یک عمل هم وجوب نفسی داشته باشد و هم وجوب غیر تبعی و این ممکن نیست. جلسه دویست و بیست و چهارم - شنبه - ۹۳/۳/۱۰ - ۱۴۳۵/۸/۲

بحث دوم: آیا مقدمه داخلی متصف به وجوب غیر می شود یا نه؟ مشکل این بود که اجزاء مرکب متصف به وجوب نفسی هستند هر چند اقتضاء وجوب غیر را هم داشته باشند اما از تعلق وجوب غیر مانع وجود دارد و مانع این است که اگر وجوب غیر هم داشته باشند اجتماع مثلیین یا لغویت لازم می آید و هر دو محال است. جوابی داده شده که اگر تعلق وجوبین به عنوان واحد باشد اجتماع مثلیین لازم می آید اما اگر تعلق وجوبین به دو عنوان باشد، یکی عنوان مقدمه که وجوب غیر دارد و دیگری جزء به عنوان ذی المقدمه که وجوب نفسی دارد، تعلق وجوب به دو عنوان اجتماع مثلیین نیست.

محقق خراسانی به این بیان هم اشکال کرده و می فرماید در موارد دیگر مانند اجتماع امر و نهی شما ممکن است با تصویر دو عنوان مشکل را حل کنید اما در ما نحن فیه تصویر دو عنوان هم مشکل را حل نمی کند. در ما نحن فیه دو وجوب به معنوی واحد تعلق می گیرد و عناوین حیثیت تعلیلی اند نه حیثیت تقيیدی، به این معنا که در نماز می گوئیم آنچه که واجب است واقع وضو است نه عنوان مقدمه، چرا وضو واجب است زیرا مقدمه نماز است پس عنوان مقدمیت حیثیت تعلیلی است و وجوب روی واقع مقدمه رفته و اگر چنین بود در صلات رکوع که مصداق جزء است خود این رکوع وجوب نفسی دارد و همین رکوع به علت اینکه مقدمه است وجوب غیر هم داشته باشد لازمه اش این است که هر جزئی، مصداق جزء متصف به دو وجوب شود که اجتماع مثلیین است. پس ما نحن فیه در حقیقت معنوی است که موضوع وجوب غیر است، مقدمیت علت وجوب است نه موضوع وجوب لذا مشکل باقی است.

محقق نائینی در اجود التقريرات ۳۱۷/۱، در جواب کلام **محقق خراسانی** می فرماید قبول داریم وجوب نفسی غیر از وجوب غیر است و در ما نحن فیه هر دو وجوب هم تعلق می گیرد به معنوی، رکوع هم واجب غیر می شود و هم واجب نفسی اما مع ذلک اجتماع مثلیین لازم نمی آید. می فرمایند مقدمه داخلی هم ملاک وجوب نفسی را دارد و هم ملاک وجوب غیر را اما این دو وجوب به تعبیر **محقق نائینی** مندرک در یکدیگرند و تبدیل می شوند به وجوب واحد قوی، این نظریه شان را توضیح می دهند و یک مثال فقهی هم ضمیمه می کنند، می فرمایند هر جزئی از اجزاء نماز که مقدمه داخلی است وجدانا دو ملاک دارد:

ملاک اول: این جزء که در مثال ما رکوع است لامحاله دخیل است در ملاک ناهویت از فحشاء و قرب به خداوند متعال، لذا چون این اجزاء ملاک وجوب نفسی را دارند وجوب نفسی دارند.

ملاک دوم: از جهت دیگر هر یک از این اجزاء ملاک مقدمیت را دارند برای تحقق نماز که ملاک وجوب غیر می شود، لذا هر جزئی از اجزاء نماز هم ملاک وجوب نفسی دارد هم غیر، این دو مطلوبیت که با هم ترکیب می شوند یک مطلوبیت شدید می شود، فرض کنید اگر مطلوبیت وجوب نفسی هشتاد درجه است و مطلوبیت وجوب غیر بیست درجه است هر دو با هم می شوند یک مطلوبیت صد درجه با هر دو ملاک، پس اجتماع مثلیین نیست چون تبدیل شد به یک مطلوبیت اما هر دو ملاک بوده است.

مثال فقهی: می گویند هر تحلیلی که در این مثال فقهی مطرح کنید، در مقدمه داخلی هم همین تحلیل مطرح است، مثال وجوب نماز ظهر است، نماز ظهر مطلوب است به دو ملاک یکی اینکه چون صلات ظهر است فی نفسه ملاک واجب نفسی را دارد و ناهی از فحشاء و منکر است و مطلوب است. ضمناً یک مطلوبیت غیر هم دارد که برای نماز عصر باشد زیرا تا نماز ظهر نخواند نمی تواند نماز عصر بخواند، این دو ملاک مندرک در یکدیگر می شوند و مطلوبیت قوی پیدا می کنند. **محقق نائینی** می فرماید همین ملاک در مقدمه داخلی هم هست مطلوب است چون ناهویت دارد و مطلوب است چون مقدمیت دارد برای نماز ولی دو مطلوب مستقل نیست بلکه مندرک می شوند و یک مطلوب شدید است.

در مثال دیگری می فرمایند که در یک سری عناوین که وحدت معنوی و تعدد عنوان است، دو ملاک و دو عنوان در یک معنوی جمع شده و دو مطلوبیت تبدیل به یک مطلوبیت شدید می شود، مولا فرمود «اکرم العالم» و در دستور دیگر فرمود «اکرم الهاشمی»، این دو عنوان در شخص واحد جمع شد که عالم هاشمی بود اینجا طلب واحد مؤکد است و دو ملاک یک وجوب قوی می آورد اجتماع مثلیین هم نیست.

محقق عراقی در نهایه الافکار ۲۶۸/۱ می فرماید این کلام **محقق نائینی** صحیح نیست، نکته محوری کلام ایشان این بود که دو ملاک و دو وجوب ناشی از دو ملاک قبول اما این دو وجوب مندرک در هم تبدیل به یک وجوب می شوند، **محقق عراقی** می فرماید دو وجوب ناشی از دو ملاک اگر در مرتبه واحد باشند اجتماع و اندکاک و تبدیل شدنشان به یک مطلوبیت صحیح است مانند مثال تعدد عنوان و وحدت معنوی که «اکرم العالم» و «اکرم الهاشمی» دو وجود در یک رتبه به خاطر دو ملاک مولا حکم به مطلوبیت شدید می کند. اما اگر دو وجوب اختلاف در مرتبه داشتند آن هم به نحوی که یکی به مثابه علت و دیگری به مثابه معلول باشد یکی متولد از دیگری باشد اینجا

معنا ندارد اندکاک و تبدیل شدن به یک وجوب زیرا اختلاف در رتبه دارند. وجوب غیر مترشح از وجوب نفسی است و وجوب غیر معلول وجوب نفسی است لذا اگر قابل جمع در رتبه واحد نیستند چگونه تبدیل به یک مطلوب شوند؟

محقق عراقی می‌فرماید بلکه ما قبول داریم که اگر دو وجوب در دو مرتبه باشند و موضوعشان متعدد باشد باز قابل تصویر است و اجتماع مثلین نیست، دو وجوب در دو موضوع مختلف به نحو طولیت یک جا جمع شود اجتماع مثلین هم نیست مانند جمع بین حکم ظاهری و واقعی در مورد واحد، خمر حکم واقعی اش حرمت است اما همین خمر اگر حکم واقعی اش مشکوک بود، این مایعی که حکم واقعی اش مشکوک است با شک در حکم واقعی حلال است، یک مورد است اما موضوع حکم متغایر است موضوع حکم واقعی خمر است بدون قید اما موضوع حکم ظاهری خمر مقید به مشکوک بودن حکم واقعی است دو حکم در طول هم هست اما شما می‌گویید همین رکوع به علت اینکه مقدمه است وجوب غیر دارد و به علت اینکه ذی المقدمه است وجوب نفسی دارد، تعلق دو وجوب به مورد و موضوع واحد در رتبه واحد اجتماع مثلین است و اندکاک هم قابل تصور نیست لذا محذور همچنان باقی خواهد بود.

تا اینجا نظرات اعلام به ترتیب تکامل و نگاه به یکدیگر بیان شد. مقدمه داخلی که اجزاء باشد می‌تواند هم وجوب نفسی و هم وجوب غیر داشته باشد، قبل از **محقق خراسانی** گفتند بلکه از باب تعدد عنوان امکان دارد، **محقق خراسانی** فرمودند خیر زیرا عناوین حیثیت تعلیلی اند و اجتماع مثلین است، **محقق نائینی** فرمود دو وجوب بر یک معنوی مندرک می‌شوند و اجتماع مثلین نیست، **محقق عراقی** فرمودند اندکاک زمانی است که در یک رتبه باشند و معلول دیگری نباشند و اینجا این گونه نیست.

جلسه دویست و بیست و پنجم - دوشنبه - ۹۳/۳/۱۲ - ۱۴۳۵/۸/۴

کلام اعلام در رابطه با تصویر مقدمه داخلی و وجوب غیر آن اشاره شد، در مورد کلام **محقق عراقی** مطالبی هست که ذکر نمی‌کنیم و فقط دو نکته را راجع به کلیت این بحث اشاره می‌کنیم و نتیجه‌گیری می‌کنیم.

نکته اول: آیا اجزاء واجبات شرعی به عنوان مقدمه داخلی می‌توانند محسوب شوند یا نه؟ به نظر ما در مرکبات شرعی تسمیه اجزاء به مقدمه داخلی مشکل دارد. توضیح مطلب: صلات که یک مرکب شرعی است و اجزائی دارد مانند تکبیر و قرائت و رکوع و تشهد و امثال آن، گاهی به این اجزاء به عنوان وجودات مستقل علی حده و حقائق مختلف نگاه می‌شود. مثلاً تکبیر و قرائت و تشهد هر کدام مستقل که یک کیف مسموعند یا رکوع و سجود جزء مقوله وضع هستند، هر کدام مستقل جزء صلات حساب نمی‌شوند بلکه جزء صلات حصه خاصی از اینها است به شکل مخصوص و ترکیب مخصوص. مثلاً فاتحه الکتاب مطلقاً جزء صلات نیست بلکه حصه خاصه‌ای از فاتحه الکتاب با شرائط مخصوص و ترکیب مخصوص جزء صلات است، فاتحه مسبوق به رکوع و ملحق به تکبیر با این هیئت خاص جزء صلات است. هر جزئی از اجزاء همین است، در تکبیر الاحرام که فرد در راهپیمایی می‌گوید الله اکبر این جزء نماز نیست. بنابراین اگر جزئیات اجزاء با ترکیب مخصوص و هیئت خاص است، این اجزاء با این هیئت خاص عین صلات هستند و نسبت این اجزاء به صلات نسبت عینیت است، با این لحاظ غلط است بگوییم صلات توقف بر اینها دارد بلکه صلات عین این اجزاء است. لذا اگر بگوییم این اجزاء مقدمه هستند و صلات توقف بر اینها دارد لازم‌هاش توقف الشیء علی نفسه است.

به عبارت دیگر چنانکه محال است یک شیء علت برای خودش باشد معقول نیست اجزاء علت برای کل باشند، اجزاء وجوداً عین کل است لذا توقف، علت و ترشح اجزاء از کل، کلام صحیحی نیست و با این نگاه مقدمیت اجزاء برای کل غلط است لذا تعبیر از اجزاء به مقدمه داخلی در اعتبارات شرعی صحیح نیست و سالبه به إنتفاء موضوع است.

نکته دوم: بعضی از محققین تغایر بین نماز و اجزاء داخلی آن را تصویر می‌کردند و می‌گفتند تغایر اعتباری هست لذا چنین می‌گفتند که دو تا ملاک و دو وجوب جمع می‌شود یا نه؟ بعضی می‌گفتند مقدمه داخلی غیر از ذی المقدمه است و تغایر است بینشان لذا عیب ندارد عنوان مقدمه وجوب غیر و جزء به عنوان ذی المقدمه وجوب نفسی داشته باشد. بعضی اصولیین می‌گفتند در نماز ظهر نسبت به نماز عصر چگونه جمع می‌شود؟ وجوب نفسی نماز ظهر با وجوب غیر، چون دو ملاک است و این دو وجوب مندرک در یکدیگر می‌شوند و دو ملاک و وجوب تبدیل به یکی می‌شود، مقدمه و ذی المقدمه هم همین است. **محقق عراقی** به این کلام **محقق نائینی** و ماده نقض ایشان جواب ندادند و بحث را این گونه مطرح کردند که بین وجوب نفسی و غیر ترتب است لذا دو وجوب مندرک در یک وجوب نمی‌شود.

نکته‌ای که ما داریم این است که در مقدمه داخلی یک محذوری وجود دارد که هر چند شما مقدمه داخلی تصویر کنید اما دو وجوب اینجا محال است و مشکلش لغویت و اجتماع مثلین نیست که بسیاری از اصولیین می‌گویند بلکه محذور چیز دیگری است و در نماز ظهر نسبت به نماز عصر هیچ محذوری نیست که نماز ظهر هم وجوب نفسی داشته باشد هم غیر ولی در مقدمه داخلی این تصویر نمی‌شود. توضیح ما این است که نسبت به صلات ظهر تجمع وجوب غیر با وجوب نفسی مشکلی ندارد و اجتماع دو ملاک در شیء واحد نیست زیرا نماز ظهر وجوب نفسی دارد ناشی از ملاکی است که قائم به متعلق خودش هست و خود صلات ظهر تنهی عن الفحشاء است و کاری به نماز عصر ندارد لذا واجب نفسی شده. ملاک قائم در نماز عصر سبب شده که نماز ظهری که مقدمه آن است وجوب غیر داشته باشد.

مطلب سوم: بارها اشاره شده است دیروز هم مختصر اشاره شد انحلال علم اجمالی در صورتی است که معلوم بالاجمال که وجود دارد بعد یک علم تفصیلی می‌آید معلوم بالتفصیل ما یا وجدانا یا تعبداً منطبق می‌شود با یک طرف معلوم بالاجمال به صرف انطباق با یک طرف، طرف دیگر فوقش می‌شود شک بدوی و براءت جاری می‌شود.

مثلاً علم اجمالی داشتم یا نماز قصر بر من واجب است یا نماز تمام، بعد علم تفصیلی پیدا کردم که نماز قصر بر من واجب است، معلوم بالتفصیل با یک طرف معلوم بالاجمال منطبق شد، علم اجمالی منحل شد نسبت به تمام بودن نماز شک بدوی دارم، اما در ما نحن فیه این تطابق بین معلوم بالاجمال و معلوم بالتفصیل مورد تردید جدی است به خاطر اینکه من ابتدا علم اجمالی دارم یا واجب نفسی من اقل است و یا اکثر است، پس علم اجمالی دارم یا اقل واجب است نفسیاً وظیفه من نماز بدون سوره است یا اکثر واجب است نفسیاً، علم بعدی که حادث می‌شود چیست؟ من علم دارم یا اقل نفسیاً واجب است و یا غیراً، اینکه تطابق معلوم من با طرف معلوم بالاجمال نشد، طرف معلوم بالاجمال من وجوب نفسی اقل بود، الان من نمی‌دانم اقل واجب است نفسیاً یا غیراً، این تطابق بین این دو نشد وقتی تطابق نشد اینجا نمی‌توانیم بگوییم علم اجمالی منحل است.

نتیجه: وجه اول از استدلال قابل قبول نیست و جریان براءت عقلی با این بیان **شیخ انصاری** در وجه اول تمام نیست. گویا **شیخ انصاری** توجه دارند که این بیان اولشان محذور دارد تصویر وجوب غیری برای اقل، این مشکل جدی دارد لذا بیان را عوض می‌کنند که در بیان دومشان از وجوب غیری اسم نمی‌برند و با این بیان دوم می‌خواهند در اقل و اکثر ارتباطی نسبت به اکثر براءت عقلی جاری کنند.

این بیان دوم **شیخ انصاری** را اشاره خواهیم کرد تتمیمی **محقق خوئی** در **مصباح الاصول** ج ۲ ص ۴۲۸ بر این بیان دوم **شیخ انصاری** دارند مطالعه کنید خواهد آمد.

پس وجوب غیری نماز ظهر ناشی از ملاکی است که در نماز عصر است، وضوء واجب بود به خاطر ملاکی که در صلات است، نماز ظهر چون مقدمه نماز عصر است ملاک وجوب نماز عصر برای نماز ظهر وجوب غیری آورده و ملاک خود ظهر برای نماز ظهر وجوب نفسی آورده و هیچ مشکلی ندارد.

اما در مقدمه داخلی این معنا محال است و مشکل اجتماع مثلی نیست بلکه بالاتر است، در نکته اول گفتیم اجزاء به ترکیب خاص اجزاء نمازند و این وجود واحد که نماز باشد عین اجزاء است، همین اجزاء چون ملاک نفسیت دارند واجب نفسی هستند، ملاک غیریت چیست؟ در واجب نفسی ملاکی است که علت شده اجزاء وجوب غیری داشته باشند و معنایش این است که اجزاء وجوب نفسی دارند و وجوب نفسی اجزاء علت شده همین اجزاء وجوب غیری هم داشته باشند لازمه‌اش این است که علت و معلول یکی باشند و این محال است. نکته این است که اجزاء همان کل هستند و اجزاء وجوب نفسی دارند، وجوب غیری آنها معلول همین وجوب نفسی است و وجوب نفسی اجزاء سبب شده همین اجزاء وجوب غیری بگیرند، علت و معلول واحد باشند، این محال است.

در صلات ظهر و عصر چون دوئیت و اثنیت است این محذور نیست، وجوب نفسی نماز عصر وجوب غیری برای نماز ظهر آورده و هیچ مشکلی ندارد اما در ما نحن فیه وجوب نفسی جزء وجوب غیری آورده و این محال است زیرا لازم می‌آید علت و معلول واحد باشد.

نتیجه: به نظر ما **اولاً:** تسمیه اجزاء در اعتبارات شرعی به مقدمه داخلی حقیقی نیست.

ثانیاً: بر فرض اینکه به تغایر اعتباری اجزاء را مقدمه داخلی بدانیم تلبس اجزاء به وجوب نفسی و در عین حال وجوب غیری داشته باشند محال است زیرا منجر می‌شود به وحدت علت و معلول و این هم محال است. لذا بحث مقدمه داخلی از مباحث مقدمه واجب موضوعاً و حکماً خارج است.